

Sociological Documentality of Literature

Kamal Rasoulia^{1*} , Rahim Koushesh-Shabestari^{2*}

¹ PhD Student, Persian Language and Literature, Urmia University, Urmia, Iran, Email: karzankarzanii@yahoo.com

² Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Urmia University, Urmia, Iran, Email: r.k.shabestari@urmia.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received: 2025-03-01
Accepted: 2025-06-21

Keywords:

The Sociology of Literature
Documentability of
Literary Texts
Reflection Theory
Bourdieu's Field
Sociological Analysis

ABSTRACT

The sociology of literature is an interdisciplinary field that investigates the dialectical relationship between literature and society. Concentrating on the documentality of the sociology of literature, this essay aims to analyze how social realities are mirrored in literary texts while assessing their credibility. To do so, the essay initially examines the theoretical foundations of the documentality of the sociology of literature through theories related to it. By benefitting from an interpretive approach, reflection theories, Bordeau's insights, the ideas of feminism, and the critical views of postcolonialism, the current essay will display that, besides manifesting historical, social, and hierarchical conditions of communities, literature is an effective agent in reflecting social realities whose documentality is dependent on its genre and context. Each of the theories mentioned above emphasizes a special dimension of the relationship between literature and society, forming the theoretical framework of this study. This study also incorporates the previous literature review, assessing the status of literary texts within sociological analyses. In many cases, writers consciously or unconsciously not only reflect power and social structures but also challenge them. Nonetheless, the documentability degree of literary data depends on factors such as the writers' intention, genre, the literary work, the audience, the writers' goals, and the socio-historical context of texts. The study highlights that literature in historical and realist forms can be supplementary documents in sociological studies. Hence, it suggests that sociological studies of literature can offer a more comprehensive analysis by blending quantitative and qualitative approaches to achieve an accurate grasp of cultural and social events.

Cite this article Rasoulia, K., Koushesh-Shabestari, R. (2025). Sociological Documentality of Literature. *Social Issues in Persian Literature*, 3 (2), 67-84.



©The author(s)

Publisher: Goletsan University

DOI: 10.30488/sipl.2025.509811.1082



سندیت جامعه‌شناختی ادبیات

کمال رسولیان^۱، رحیم کوشش‌شبستری^{۲*}

^۱ دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران، رایانامه: karzankarzanii@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران، رایانامه: r.k.shabestari@urmia.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله کامل علمی	جامعه‌شناسی ادبیات، حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که به بررسی رابطه دیالکتیکی میان ادبیات و جامعه می‌پردازد. جستار پیش‌رو، با تمرکز بر گزاره «سندیت جامعه‌شناختی ادبیات»، به تحلیل چگونگی بازتاب واقعیت‌های اجتماعی در متون ادبی و میزان اعتبار آن‌ها پرداخته است. در این مقاله، نخست مبانی نظری سندیت جامعه‌شناختی ادبیات از نظرگاه نظریه‌های جامعه‌شناسی ادبیات بررسی شده است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی و بررسی نظریه‌های بازتاب، بورديو، فمینیستی و پسااستعماری، نشان می‌دهد که ادبیات افزون بر اینکه نمایان‌گر شرایط اجتماعی، تاریخی و طبقاتی جوامع باشد، عاملی تأثیرگذار در بازتاب واقعیت‌های اجتماعی است که سندیت آن به ژانر و بافت وابسته است. این نظریه‌ها هر کدام با تأکید بر جنبه‌ای خاص از ارتباط ادبیات و جامعه، چارچوب مفهومی این پژوهش را شکل می‌دهند. همچنین، مطالعات پیشین در این حوزه مرور شده و جایگاه متون ادبی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی مورد ارزیابی قرار گرفته است. در موارد زیادی، نویسندگان آگاهانه یا ناخواسته، ساختارهای اجتماعی و قدرت را در آثار خود منعکس کرده و یا به چالش می‌کشند. با وجود این، کاملاً مشخص است که میزان سندیت داده‌های ادبی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی، به عواملی همچون نیت مؤلف، ژانر اثر، مخاطب، هدف و بافت تاریخی-اجتماعی متن بستگی دارد. این پژوهش تأکید دارد که ادبیات، به‌ویژه در قالب‌های واقع‌گرایانه و تاریخی، می‌تواند سندی مکمل در مطالعات جامعه‌شناختی به‌شمار آید. در نتیجه، پیشنهاد می‌دهد که پژوهش‌های جامعه‌شناختی ادبیات، با تلفیق روش‌های کیفی و کمی، به تحلیل جامع‌تری از متون ادبی بپردازند تا بتوانند به فهم دقیق‌تری از تحولات اجتماعی و فرهنگی دست یابند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۱	
واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی ادبیات سندیت متون ادبی نظریه بازتاب میدان بورديو تحلیل جامعه‌شناختی	

استناد: رسولیان، کمال؛ کوشش‌شبستری، رحیم. (۱۴۰۴). سندیت جامعه‌شناختی ادبیات. نشریه: اجتماعیات در ادب فارسی، ۳ (۲)، ۸۴-۶۷.



۱. مقدمه و بیان مسئله

ادبیات، از بارزترین نمودهای خلاقیت بشری است که در طول تاریخ، نقشی فراتر از سرگرمی ایفا کرده و به مثابه ابزاری برای درک و تحلیل واقعیت‌های اجتماعی به کار گرفته شده است. رابطه میان ادبیات و جامعه، از موضوعات بنیادین در مطالعات میان‌رشته‌ای است که بر اهمیت و نقش اجتماعی ادبیات در بازتاب، تحلیل و حتی شکل‌دهی به ساختارهای اجتماعی تأکید دارد «جامعه‌شناسی ادبیات، بینشی همگانی است که به واکاوی فهم و ادراک یک زیستگاه مشخص می‌پردازد و به‌شیوه‌ای کاملاً دانش‌ورانه، ماهیت اجتماعی آثار ادبی و ضروریات زیستگاه اجتماعی شاعر؛ و همچنین ایدئولوژی فکری وی و درون‌مایه‌های درخور توجه موجود در آثار ادبی را مورد مذاقه قرار می‌دهد» (ترابی، ۱۳۷۶: ۵). ادبیات نه تنها واقعیت‌ها را بازنمایی می‌کند، بلکه ساختارهای فکری و ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه را نیز مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهد. با این حال، موضوع سندیت ادبیات در جایگاه یک منبع جامعه‌شناختی، همواره مورد بحث بوده است. از دیدگاه جامعه‌شناختی، ادبیات می‌تواند سندی برای بررسی شرایط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه باشد «ادبیات همانند دیگر شاخه‌های هنری به‌گونه‌ای کاملاً مستقل، نه تنها خاستگاهی کاملاً اجتماعی دارد بلکه خود، یک نهاد اجتماعی است که صرفاً به‌صورت پدیده‌ای فردی تلقی نمی‌شود» (ارشاد، ۱۳۹۱: ۵۳). این دیدگاه بر این نکته تأکید دارد که ادبیات تنها یک بازتاب‌دهنده منفعل نیست، بلکه در برخی موارد، می‌تواند محرکی برای تغییرات اجتماعی باشد. سؤال اصلی این است که آیا ادبیات می‌تواند به‌طور کامل و دقیق واقعیت‌های اجتماعی را بازتاب دهد، یا اینکه خلاقیت نویسنده و بافت هنری اثر می‌تواند به تحریف یا بازنمایی گزینشی منجر شود؟ در این راستا، دنی کوش در کتاب مفهوم فرهنگ در علوم/اجتماعی اذعان می‌دارد که «علوم اجتماعی، با آنکه نگران استقلال معرفت‌شناختی خود است هرگز از محیط فکری و زبان‌شناختی که در آن، طرح‌های کلی نظری و مفهومی خود را فراهم می‌آورد، کاملاً مستقل نیست؛ و به‌همین خاطر است که مسئله بررسی مفهوم علمی فرهنگ و ادبیات، مطالعه تاریخی آن را نیز ایجاب می‌کند» (وحید، ۱۳۸۱: ۷). بنابراین، اهمیت بررسی سندیت جامعه‌شناختی ادبیات نه تنها در درک بهتر روابط میان فرد و جامعه، بلکه در شناخت تعامل میان هنر و قدرت نیز نهفته است. این امر به ما کمک می‌کند تا ادبیات را نه صرفاً در مقام متنی هنری، بلکه ابزاری برای شناخت ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژیک، شمار آوریم. آثار ادبی می‌توانند تصویری از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه ارائه دهند و محرکی برای تغییرات اجتماعی باشند. با این همه، مسئله اصلی این است که تا چه اندازه می‌توان به ادبیات به‌صورت یک منبع معتبر برای مطالعه مسائل اجتماعی اتکا کرد؟ آیا آثار ادبی صرفاً نمایان‌گر واقعیت‌های اجتماعی هستند یا تحت تأثیر دیدگاه‌ها، ایدئولوژی‌ها و تخیلات نویسنده، بخشی از واقعیت‌های موجود در آن، تحریف می‌شود؟ درست است که ادبیات، بازتاب‌دهنده آگاهی جمعی و شرایط تاریخی است، اما این بازخورد، همواره گزینشی و ایدئولوژیک است. این گزینشگری می‌تواند سبب شود که سندیت آثار ادبی، منبعی برای تحلیل جامعه‌شناختی مورد تردید قرار بگیرد. علاوه بر این، یکی دیگر از مسائل مهم، تأثیر شرایط اجتماعی و طبقاتی نویسنده بر بازنمایی واقعیت‌هاست. برای نمونه، آثار نویسندگانی چون بالزاک و داستایوفسکی یا صادق هدایت در داخل ایران با وجود خلاقیت ادبی، تا چه اندازه توانسته‌اند واقعیت‌های اجتماعی زمانه خود را بدون تحریف به تصویر بکشند؟ این مسئله در ادبیات معاصر نیز قابل بررسی است، به‌ویژه در جوامعی که با بحران‌های اجتماعی یا محدودیت‌های آزادی بیان، مواجه‌اند. هدف این مقاله، تحلیل سندیت جامعه‌شناختی ادبیات است و تلاش دارد معیارهایی برای ارزیابی اعتبار آثار ادبی در بازتاب واقعیت‌های اجتماعی ارائه دهد. این مطالعه به بررسی رابطه میان تخیل نویسنده و واقعیت اجتماعی، نقش ادبیات در آگاهی‌بخشی و ایجاد تغییرات اجتماعی به‌ویژه در دوره‌های بحرانی و تحلیل نمونه‌ای از آثار ادبی برجسته در قالب منبعی برای مطالعه مسائل اجتماعی می‌پردازد تا درک عمیق‌تری از تعامل ادبیات و جامعه فراهم کند.

۱-۱. اهمیت و ضرورت بررسی سندیت جامعه‌شناختی ادبیات

ادبیات، از قدرتمندترین ابزارهای فرهنگی است که نقش مؤثری در شکل‌دهی و تغییر نگرش‌ها، هنجارها و ارزش‌های جامعه ایفا می‌کند. از این رو، بررسی سندیت جامعه‌شناختی ادبیات می‌تواند دیدگاه‌های ارزشمندی دربارهٔ رابطهٔ میان هنر، فرهنگ و ساختارهای اجتماعی ارائه دهد. این بررسی به ما امکان می‌دهد تا پیوند میان واقعیت‌های اجتماعی و بازنمایی‌های ادبی را درک کنیم و به تحلیل نقش ادبیات در ایجاد و تثبیت ایدئولوژی‌های غالب یا مقاومت در برابر آن‌ها بپردازیم. مطابق دیدگاه جامعه‌شناسان، بررسی سندیت جامعه‌شناختی ادبیات، به درک رابطهٔ پیچیده میان ادبیات و جامعه کمک می‌کند. به گفتهٔ گلدمن، «ادبیات، آگاهی جمعی را در قالب‌های هنری بازنمایی می‌کند و با تحلیل دقیق این بازنمایی‌ها، می‌توان به روح زمانه دست یافت» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۱۶). این امر نشان می‌دهد که ادبیات، به‌عنوان بازتابی از زندگی اجتماعی، می‌تواند منبعی گران‌بها برای مطالعهٔ تغییرات تاریخی، طبقات اجتماعی و ایدئولوژی‌ها باشد. علاوه بر این، لوکاچ^۱ در کتاب *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ادبیات به ویژه رمان را، بهترین ابزار برای بازنمایی بحران‌های انسانی و اجتماعی مدرنیته می‌داند. لوکاچ «ساختارهای ذهنی و به ویژه قُرم و قالب‌های ادبی را به ساختارهای اجتماعی ربط می‌دهد» (پوینده، ۱۳۷۸: ۱۰۰). این دیدگاه اهمیت بررسی سندیت ادبیات را در فهم عمیق‌تر فرایندهای اجتماعی و تاریخی روشن‌تر می‌کند. از منظر عملی، مطالعهٔ سندیت جامعه‌شناختی ادبیات می‌تواند به تحلیل و پیش‌بینی تحولات اجتماعی کمک کند. ادبیات، یک منبع تاریخی غیررسمی است که عموماً به بازنمایی مسائل و دغدغه‌هایی می‌پردازد که در اسناد رسمی یا گزارش‌های تاریخی بازتاب نیافته‌اند. برای مثال، آثار صادق هدایت از جمله بوف کور، نه تنها نمایان‌گر بحران‌های روانی و اجتماعی فرد در جامعهٔ ایرانی است، بلکه در واکاوی بحران‌های فرهنگی و تاریخی جامعه نیز یاری‌رسان است. ایگلتون^۲ در کتاب *پیش‌درآمدی بر نظریهٔ ادبی*، تأکید می‌کند که ادبیات، از طریق بازنمایی مسائل اجتماعی، می‌تواند به ارتقای آگاهی جمعی و تغییر نگرش‌های عمومی کمک کند. ایگلتون ادبیات را از منظر یاکوبسون^۳، نمایشگر «درهم‌ریختن سازمان‌یافتهٔ گفتار متداول می‌داند». ادبیات، زبان معمول را دگرگون می‌کند؛ قوت می‌بخشد و به گونه‌ای نظام‌یافته آن را از گفتار روزمره، منحرف می‌سازد (نک: ایگلتون، ۱۳۸۰: ۴-۵). به همین دلیل، بررسی سندیت و اعتبار جامعه‌شناختی ادبیات برای سیاست‌گذاران، پژوهشگران علوم اجتماعی و فعالان فرهنگی، ابزاری مؤثر برای شناخت بهتر جوامع است. با عنایت به موارد مطرح‌شده، ضرورت بررسی سندیت جامعه‌شناختی ادبیات، به‌ویژه در ادوار تحولات اجتماعی و تاریخی، دوچندان می‌شود. در این دوره‌ها، ادبیات می‌تواند همچون آینه‌ای، منعکس‌کنندهٔ بحران‌ها و تناقضات جامعه باشد. همچنین، تحلیل این بازنمایی‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تر نابرابری‌های طبقاتی، تضادهای جنسیتی و مسائل قومی و فرهنگی کمک کند.

۲. مبانی نظری پژوهش

مطالعهٔ جامعه‌شناختی ادبیات، از شاخه‌های مهم جامعه‌شناسی فرهنگ به‌شمار می‌آید که به بررسی رابطهٔ ادبیات و ساختارهای اجتماعی، نقش نویسنده در جامعه، تأثیرات اجتماعی بر تولید ادبی و بازتاب وضعیت اجتماعی در متون ادبی می‌پردازد. این حوزهٔ مطالعاتی تحت تأثیر نظریات مختلفی در جامعه‌شناسی و نقد ادبی قرار گرفته است که در ادامه به مرور برخی از مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم.

1. Georg Lukács
2. Terry Eagleton
3. Roman Jakobson

۲-۱. نظریه بازتاب

از نخستین دیدگاه‌ها در جامعه‌شناسی ادبیات، دیدمان بازتاب^۱ است. این نظریه بر این فرض استوار است که ادبیات، تصویری از جامعه پیرامون خود ارائه می‌دهد. از دیدگاه مارکسیستی، ادبیات آینه‌ای از زیربنا و روبنای اجتماعی است و ایدئولوژی‌های غالب را منعکس می‌کند. تئوری بازتاب از جانب ویکتوریا الکساندر و دیگر جامعه‌شناسان هنر در تقابل با دیدمان شکل‌دهی ارائه گردید. رویکرد مذکور بر پایه «بازتاب زیستگاه در آثار هنری» شکل گرفت و مبتنی بر این اندیشه است که «هنر، همواره موضوعاتی را در ارتباط با جامعه به ما می‌گوید که دربردارنده اطلاعاتی درباره اجتماع و انعکاس واقعیت‌های آن است» (الکساندر، ۱۳۹۱: ۵۴). بر اساس این رویکرد، نویسندگان و شاعران، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، شرایط اجتماعی، طبقاتی و اقتصادی زمانه خود را در آثارشان منعکس می‌کنند. از نمونه‌های بارز این نگرش می‌توان به تحلیل‌های مارکسیستی از رمان‌های چارلز دیکنز، بالزاک، صادق هدایت، هوشنگ گلشیری و ... اشاره کرد که ساختارهای طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهند.

۲-۲. نظریه کارکردگرایی

بر اساس نظریه کارکردگرایی، ادبیات یکی از نهادهای فرهنگی است که در انسجام اجتماعی، انتقال ارزش‌ها و تقویت هویت جمعی نقش دارد. امیل دورکیم و تالکوت پارسونز^۲ به کارکردهای اجتماعی و فرهنگی ادبیات توجه داشته‌اند و بر این باورند که متون ادبی می‌تواند انسجام اجتماعی را تقویت کند یا در شرایطی خاص، به بحران‌های اجتماعی دامن بزند. دورکیم در نظریه کارکردگرایی خود با ارجح نهادن زیستگاه نسبت به انسان، انسانیت‌عاری از اجتماع را منتفی می‌داند و اذعان می‌دارد که انسان، پیرو و مغلوب زیستگاه و قالب‌های اجتماعی و محصول اجتماعی شدن است. از منظر دورکیم، انسانی که در اجتماع زیست می‌کند؛ به این نتیجه می‌رسد که تحت‌الامر نیروهایی است که مستقل از او هستند. از همین روی، مبنای رفتار و کنش او به بیرون از خودش انتقال می‌یابد و ورا وجود او جای می‌گیرد (نک: دورکیم، ۱۳۶۰: ۱۲۸). این رویکرد همچنین در مطالعات مربوط به اسطوره‌ها، ادبیات عامیانه و نقش ادبیات در هویت‌سازی قومی به کار گرفته شده است.

۲-۳. نظریه میدان پیر بوردیو

مفهوم «میدان» از فیزیک نظری وام گرفته شده است. این مفهوم، روابط بین عناصر درون فضایی را همچون یک میدان نیرو، طبق قوانین جاذبه و دافعه، درک می‌کند. و بر وابستگی متقابل عناصر در تجربه ادراکی تأکید دارد و موجب توسعه یک رویکرد توپوگرافیک می‌شود، نظریه پردازان مشهور گشتالت، به‌ویژه ولفگانگ کهلر، آن را وارد حوزه روانشناسی کردند. (Martin, 2003, p. 5) بوردیو نیز با معرفی مفهوم «میدان»، جایگاه نویسندگان و اثر ادبی را در شبکه‌ای از روابط قدرت و سرمایه فرهنگی تبیین کرد. به باور او، ادبیات نه تنها در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه تحت تأثیر میدان‌های قدرت، نظام‌های اقتصادی و سرمایه‌های فرهنگی قرار دارد. نویسندگان و ناشران در یک میدان فرهنگی با یکدیگر رقابت می‌کنند و بر اساس میزان سرمایه فرهنگی، جایگاه اجتماعی‌شان تعیین می‌شود. از نظرگاه

-
1. Reflection Theory
 2. Victoria Alexander
 3. Émile Durkheim
 4. Talcott Parsons
 5. Functionalism
 6. Wolfgang Köhler
 7. Pierre Bourdieu
 8. Field theory
 9. Reception Theory
 10. Hans Robert Jauss
 11. Wolfgang Iser

بورديو، «میدان، جزئی از جهان اجتماعی است که به شکلی مستقل عمل می‌کند و قوانین و الزامات خاص خود را دارد. به باور او، کسی که وارد یک زیستگاه می‌شود؛ باید به نشانه‌ها و هنجارهای داخلی آن مسلط باشد و اگر نداشته باشد؛ لازم است به سرعت از آن خارج شود» (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۴۵). این نظریه به درک پویایی‌های اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جهان ادبیات کمک می‌کند.

۴-۲. نظریه خواننده‌محور و دریافت ادبی

برخلاف نظریه‌های بازتاب و ساختارگرایانه، نظریه دریافت (هانس روبرت یاس و ولفگانگ آیزر) بر نقش فعال خواننده در معناشناسی و معناپردازی اثر ادبی تأکید دارد. «نظریه دریافت، عنوانی است که عمدتاً برای نشان دادن رهیافتی در نقد ادبی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در فاصله دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی توسط استادان و دانشجویان دانشگاه کنستانس^۱ در آلمان غربی شکل گرفت» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۴۰). این نظریه به چگونگی تأثیر عوامل اجتماعی، تاریخی و طبقاتی بر خوانش‌های متفاوت از یک متن می‌پردازد. این رویکرد، به تحلیل چگونگی تأثیر ایدئولوژی‌ها، سبک‌های خوانش و زمینه‌های اجتماعی بر تفسیر آثار ادبی کمک می‌کند. در رهیافت دریافت، افق متن در راستای انتظارات خواننده شکل می‌گیرد و با خوانش‌های متفاوت تغییر می‌کند. خواندن، گونه‌ای از تفسیر است که به معنای نهایی و قطعی متن پشت می‌کند و آن را دست می‌اندازد. «پروسه و روال خواندن، پیوسته فرایندی پُرکنش و جنبشی مغلق، پیچیده و آشکارکننده در طول زمان است» (ایگلتن، ۱۳۸۳: ۱۰۶). مطالعات جامعه‌شناختی ادبیات نشان می‌دهد که ادبیات سوای اینکه محصولی فرهنگی است؛ بازتاب‌دهنده، تأثیرپذیر و تأثیرگذار بر ساختارهای اجتماعی نیز می‌باشد. از نظریه بازتاب گرفته تا نظریه‌های مدرن میدان فرهنگی، دریافت ادبی و پسااستعماری، همگی تأکید دارند که ادبیات و جامعه در رابطه‌ای دیالکتیکی قرار دارند. این مرور نظری نشان می‌دهد که بررسی ادبیات از منظر جامعه‌شناسی نه تنها به درک عمیق‌تر متون ادبی کمک می‌کند، بلکه ابزاری برای تحلیل فرهنگ، قدرت و تغییرات اجتماعی در اختیار ما قرار می‌دهد. چهار نظریه مطرح‌شده در مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات، هرکدام بر یکی از جنبه‌های رابطه میان ادبیات و جامعه تأکید دارند. نظریه بازتاب، بیشتر به محتوا و چگونگی انعکاس واقعیت اجتماعی در متن توجه دارد؛ نظریه کارکردگرایانه بر نقش ادبیات در حفظ یا تغییر ساختار اجتماعی تمرکز می‌کند؛ نظریه میدان بورديو، به ساختارهای تولید ادبی و مناسبات قدرت درون جهان ادبی نظر دارد و نظریه دریافت، به سهم خواننده در شکل‌گیری معنا می‌پردازد. اگرچه تفاوت‌هایی میان این دیدگاه‌ها وجود دارد، اما همگی بر یک اصل بنیادین توافق دارند: ادبیات پدیده‌ای اجتماعی است که نه تنها از بستر اجتماعی خود تأثیر می‌پذیرد، بلکه خود نیز در بازتولید، نقد و دگرگونی آن بستر نقش‌آفرینی می‌کند. ترکیب این نظریه‌ها می‌تواند به درک چند لایه، چندصدایی و پویای ادبیات به مثابه سندی جامعه‌شناختی کمک کند.

۳. پیشینه پژوهش

مطالعات جامعه‌شناختی ادبیات به تحلیل رابطه متقابل ادبیات و جامعه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه آثار ادبی می‌تواند نمایان‌گر ساختارها، تحولات و مسائل اجتماعی باشد. در این بخش، به مرور برخی از پژوهش‌های برجسته در این حوزه می‌پردازیم. عسگری حسنگلو (۱۳۸۶) در جستاری با موضوع سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات، به بررسی تطور تاریخی نقد جامعه‌شناختی ادبیات پرداخته و نقش آن را در تحلیل ساختار و محتوای آثار ادبی و ارتباط آن‌ها با تحولات اجتماعی مورد بررسی قرار داده است. حسنگلو، تأکید می‌کند که نقد جامعه‌شناختی ادبیات به‌طور روشمند از قرن نوزدهم میلادی با تلاش‌های محققانی نظیر مادام دواستال و ایپولیت تن شکل گرفته است. این پژوهشگران، نخستین کسانی بودند که به تعامل میان جامعه و ادبیات پرداختند. پارسانسب (۱۳۹۰) در کتابی با عنوان

1. Konstanz

جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، به بررسی جامعه‌شناختی ادبیات فارسی از آغاز تا دوره معاصر پرداخته و تأثیر شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بر شکل‌گیری و تحول انواع ادبی مختلف تحلیل می‌کند. او با مروری بر ادوار تاریخی و ادبی، نشان می‌دهد که چگونه ادبیات فارسی نمایانگر واقعیت‌های اجتماعی هر دوره بوده است. دیانا تی. لارنسون^۱ و آلن سوئینگ‌وود^۲ (۱۳۹۹) کتابی را تحت‌عنوان *جامعه‌شناسی ادبیات*، با هدف معرفی جامعه‌شناسی ادبیات به مخاطبانی که ممکن است با این حوزه آشنایی نداشته باشند، نگاشته‌اند. نویسندگان در این اثر به بررسی رابطه بین نظریه و پژوهش در جامعه‌شناسی ادبیات پرداخته و استدلال‌های محکمی در حمایت از گسترش این رشته ارائه می‌دهند. آن‌ها همچنین به تحلیل چگونگی تأثیر عوامل اجتماعی بر تولید و دریافت آثار ادبی می‌پردازند. محمدی فشارکی و غفوری (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان *تأملی جامعه‌شناسانه در آخرین اثر داستانی جلال آل احمد با نگاهی به نظریه لوسین گلدمن*، به این نتیجه دست‌یافته‌اند که آل احمد در داستان *سنگی بر گوری*، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های زندگی شخصی و خانوادگی خود را با صراحت و ظرافت تمام به مؤلفه‌های اجتماعی رایج در زمان حیات خویش پیوند داده و در سایه این پیوند به طرح و نقد معضلات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برهه‌ای از دوران زندگی خود پرداخته است. بررسی مطالعات پیشین، نشان می‌دهد با وجود اینکه این پژوهش‌ها با بهره‌گیری از رویکردهای مختلف، به تحلیل تعامل پیچیده میان ادبیات و جامعه پرداخته و به درک عمیق‌تری از این رابطه متقابل کمک کرده‌اند؛ اما پژوهشی با موضوع سندیت جامعه‌شناختی ادبیات، صورت نگرفته است و تحقیق پیش‌رو از این حیث تازگی دارد. جستار حاضر با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و از روش مطالعه اسنادی برای گردآوری داده‌ها بهره گرفته است. هدف آن بررسی امکان سندیت جامعه‌شناختی ادبیات، با تکیه بر نظریه‌هایی چون بازتاب، کارکردگرایی، میدان بورديو و نظریه دریافت است. داده‌ها از منابع معتبر علمی گردآوری و با روش تحلیل محتوای کیفی بررسی شده‌اند تا رابطه دیالکتیکی میان ادبیات و جامعه و ظرفیت اسنادی آثار ادبی در تحلیل‌های اجتماعی روشن گردد.

۴. پیوند ادبیات و جامعه‌شناسی

هرچند ایپولیت تین^۳ را بنیانگذار علم جامعه‌شناسی ادبیات می‌دانند اما گذشته از متخصصان، دیگران موضع بسیار پیچیده و عجیب او را در زمینه نقد ادبی یا درک نکرده‌اند و یا به غلط فهمیده‌اند (نک: ولک، ۱۳۸۵: ۴۷). جامعه‌شناسی ادبیات، گرایشی است که به بررسی رابطه متقابل میان ادبیات و جامعه می‌پردازد. این حوزه با تحلیل آثار ادبی در بستر اجتماعی، فرهنگی و تاریخی آن‌ها، به درک عمیق‌تری از تأثیرات متقابل جامعه و ادبیات دست می‌یابد. «جامعه‌شناسی ادبیات بیشتر شبیه میدان گل است تا میدان رزم. این نوع جامعه‌شناسی، دعوی‌های نظری گیرا، بینش‌های درخشان اما منزوی و حوزه‌های غنی از یافته‌های تحقیق تولید می‌کند؛ اما پیرامون بحث‌ها و سؤال‌های کلیدی که یک رشته درست و مناسب باید داشته باشد؛ سازماندهی نشده است» (میرزابیگی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). ادبیات و جامعه‌شناسی همواره در تعامل بوده‌اند و متون ادبی در کسوت بازتاب‌دهنده‌ای پیرامون مسائل اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جوامع، نقشی مهم در درک و تحلیل این مسائل ایفا می‌کنند. نویسندگان و شاعران با به تصویر کشیدن واقعیت‌های اجتماعی در آثار خود، به نوعی تاریخ نانوشته جوامع را به ثبت می‌رسانند. متون ادبی اغلب همچون آینه‌ای برای انعکاس مسائل اجتماعی عمل می‌کنند. برای نمونه، در ادبیات فارسی، بسیاری از موضوعات اجتماعی و اقتصادی در آثار شاعران و نویسندگان منعکس شده است. این متون، الگوها و هنجارهایی را ارائه می‌دهند که در جوامع گذشته ایران رایج بوده و از جهت شناخت جامعه گذشته و همچنین عبرت و آموزه برای آیندگان اهمیتی شایان دارند. در مجموع، می‌توان گفت ادبیات و جامعه‌شناسی پیوندی عمیق و متقابل دارند و متون ادبی با بازتاب مسائل

1. Diana T. Laurenson

2. Alan Swingewood

3. Hippolyte Adolphe Taine

اجتماعی، در زمره منابعی ارزشمند برای مطالعه تاریخ اجتماعی و فرهنگی جوامع عمل می‌کنند و به درک بهتر تحولات و تغییرات اجتماعی کمک می‌نمایند.

۴-۱. نقد اجتماعی ادبیات

نقد اجتماعی یکی از مهم‌ترین انواع نقد در بررسی متون ادبی است. این نوع نقد به بررسی تأثیر متقابل جامعه و ادبیات می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه شرایط اجتماعی بر تولید آثار ادبی تأثیر می‌گذارد و بالعکس، چگونه ادبیات می‌تواند بر جامعه تأثیرگذار باشد. نقد اجتماعی اصولاً به عوامل بیرونی آفرینش اثر ادبی توجه دارد؛ چرا که بر این عقیده است که به‌منظور درک و شناخت باورها، هنرها، زبان و رسوم، لازم است انسان‌ها و نهادها و اسلوب‌های اجتماعی به‌شیوه‌ای کاملاً جزئی و دانشورانه واکاوی کرد. با عنایت به این موضوع که انسان در اجتماع زندگی می‌کند و در درون خانواده و متأثر از میراث‌های تمدنی و فرهنگی به رشد و بالندگی می‌رسد و قواعد و قوانین آن را می‌پذیرد؛ ادبیات نیز همچون جامعه‌شناسی قبل از هر چیز، با حوزه اجتماعی و سازگاری انسان با آن و همچنین آرمان‌هایش در راستای دگرگون‌سازی آن، سروکار دارد (نک: دستغیب، ۱۳۷۸: ۷۸). نظریه‌پردازانی مانند گئورگ لوکاچ^۱ و لوسین گلدمن^۲ به‌طور ویژه به تحلیل پیوندهای میان ادبیات و جامعه پرداخته‌اند. لوکاچ در آثار خود به تحلیل رمان به‌عنوان بازتابی از ساختارهای اجتماعی و تاریخی پرداخته و معتقد است که رمان‌ها می‌توانند تضادها و تناقض‌های جامعه سرمایه‌داری را منعکس کنند. گلدمن نیز با توسعه نظریه «ساختارگرایی تکوینی»، به تحلیل پیوندهای میان ساختارهای ادبی و ساختارهای اجتماعی پرداخته و بر این باور است که آثار ادبی، نتیجه جهان‌بینی جمعی گروه‌های اجتماعی هستند. ادبیات از گذشته‌های دور تا امروز، نقشی حیاتی در آموزش اجتماعی و فرهنگی ایفا کرده است. از طریق داستان‌ها، اشعار، افسانه‌ها و متون ادبی، ارزش‌های اخلاقی، باورهای اجتماعی و دانش فرهنگی به نسل‌های مختلف منتقل شده است. این انتقال مفاهیم به درک عمیق‌تری از طبیعت انسان و تعاملات فرهنگی کمک می‌کند. در حوزه جامعه‌شناسی ادبیات، نویسندگان نقشی فراتر از خالق اثر هنری دارد و به‌عنوان مشاهده‌گر اجتماعی، به تحلیل و بازتاب مسائل و پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. این نقش به نویسنده امکان می‌دهد تا با دقت و حساسیت، جزئیات زندگی اجتماعی را مشاهده کرده و آن‌ها را در قالب‌های ادبی به تصویر بکشد. نویسنده با قرارگیری در مقام مشاهده‌گر اجتماعی، به مطالعه و تحلیل رفتارها، هنجارها، ارزش‌ها و ساختارهای اجتماعی می‌پردازد. این مشاهده‌گری به او اجازه می‌دهد تا با درک عمیق‌تری از جامعه، تجربیات و دیدگاه‌های خود را در آثارش منعکس کند. برای نمونه، در کتاب *جامعه‌شناسی در ادبیات*، نویسنده با توجه به تعهد خویش نسبت به جامعه و مردم آن، زندگی اجتماعی را همانند موجود زنده‌ای می‌بیند که اجزا و اندام‌های آن به هم وابسته‌اند و هر یک نقشی تعیین‌کننده بر عهده دارند. به باور نویسنده این کتاب «انسانیت انسان از طریق زندگی اجتماعی به‌دست می‌آید. شخصیت و رفتار آدمی در درون جامعه انسانی رشد و توسعه می‌یابد و برای ما زندگی اجتماعی از چنان اهمیتی برخوردار است که تأثیر ژرفی را که جامعه بر ما دارد، نمی‌توان از یاد برد» (ستوده و شهبازی، ۱۳۹۶: ۲۱). همچنین، نویسندگان با استفاده از مشاهدات خود، مسائل اجتماعی را در آثارشان منعکس می‌کنند. این بازتاب می‌تواند شامل موضوعاتی مانند: نابرابری‌های اجتماعی، تبعیض، فقر، بی‌عدالتی و دیگر مسائل مرتبط با جامعه باشد. نویسنده در مقام مشاهده‌گر اجتماعی، تعهدی نسبت به جامعه و مردم خود دارد. این تعهد، او را ملزم می‌کند تا با دقت و صداقت، واقعیت‌های اجتماعی را بازتاب داده و به آگاهی‌بخشی و نقد اجتماعی بپردازد. در این راستا، نویسنده می‌تواند با برجسته کردن مشکلات و چالش‌های اجتماعی، مخاطبان را به تفکر و تأمل واداشته و زمینه‌ساز تغییرات مثبت در جامعه شود. در نتیجه، نویسنده در مقام مشاهده‌گر اجتماعی،

1. Georg Lukács

2. Lucien Goldmann

3 Developmental constructivism

نقشی حیاتی در تحلیل، بازتاب و نقد مسائل اجتماعی ایفا می‌کند و آثار او می‌تواند به‌عنوان منابع ارزشمندی برای درک و بررسی پدیده‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. ادبیات، بازتابی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است که نقش مهمی در انعکاس تضادها و شکاف‌های طبقاتی ایفا می‌کند. نقد جامعه‌شناختی ادبیات به بررسی چگونگی تجلی این تضادها در آثار ادبی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان با به تصویر کشیدن نابرابری‌ها و تنش‌های طبقاتی، به تحلیل و نقد ساختارهای اجتماعی می‌پردازند. در این راستا، نظریه‌پردازانی مانند مادام دواستال و ایپولیت تن در قرن نوزدهم میلادی، نخستین تلاش‌ها را برای بررسی تعامل بین جامعه و ادبیات انجام دادند. «به باور تن، ادبیات بازخورد و نمود عصر پدیدآورنده اثر است و نوشته‌های ادبی حاصل سه عامل زیستی، تاریخی و فرهنگی به‌شمار می‌آیند. وی همچنین، ادبیات را گزارش‌دهنده آشکار واقعیت‌های اجتماعی می‌داند» (صفیان‌بلداجی، ۱۴۰۱: ۲۷). بعدها، اندیشمندانی چون جورج لوکاچ و لوسین گلدمن با تکیه بر مطالعات فلسفی و تاریخی، سعی کردند تعامل متقابل بین ساختارهای اجتماعی و ادبی را نشان دهند. در ادبیات فارسی نیز، نویسندگان با به تصویر کشیدن شکاف‌های طبقاتی و تضادهای اجتماعی، به نقد و تحلیل ساختارهای اجتماعی پرداخته‌اند. برای مثال، در رمان/سرر گنج دره جنی اثر ابراهیم گلستان، «نویسنده با استفاده از شخصیت‌ها و داستان، به بررسی نابرابری‌های طبقاتی و تأثیر آن‌ها بر زندگی افراد می‌پردازد. نویسنده به نقد توسعه‌ظاهری رژیم شاه و مدرنیزاسیون آن پرداخته و نقش طبقات اجتماعی را در برابر این مقتضیات به‌صورتی نمادین بازنمایی کرده است و فرصت‌طلبی‌های طبقه ثروتمند و متوسط و انفعال طبقه فقیر را سرزنش کرده است» (خرمائی و دیگران، ۱۴۰۰: ۴۷). به‌طور کلی، ادبیات با بازتاب دادن تضادها و شکاف‌های طبقاتی، به‌عنوان آینه‌ای از جامعه عمل می‌کند و می‌تواند به درک بهتر ساختارهای اجتماعی و نابرابری‌های موجود کمک کند. ادبیات، نقش مهمی نیز در نمایش و تحلیل مسائل و هنجارهای جنسیتی ایفا می‌کند. نقد جامعه‌شناختی ادبیات با تمرکز بر بُعد جنسیتی، به بررسی چگونگی بازنمایی هویت‌ها، نقش‌ها و نابرابری‌های جنسیتی در متون ادبی می‌پردازد. یکی از رویکردهای مهم در این زمینه، تحلیل گفتمان جنسیت در متون ادبی است. برای مثال، در مقاله‌ای با موضوع «تحلیل گفتمان جنسیت در متون ادبی قرن هفتم هجری: مطالعه موردی نسخه خطی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات اثر محمد عوفی»، نویسندگان به بررسی چگونگی بازنمایی هویت‌های جنسی و جنسیتی در این اثر پرداخته‌اند. آن‌ها با تحلیل داستان‌ها و حکایات این کتاب، نشان می‌دهند که چگونه هنجارها و نقش‌های جنسیتی در آن دوره تاریخی بازتاب یافته است (نک: سلطانی گردفرامری و غلامرضا کاشی، ۱۳۹۶: ۹۵). تفاوت‌های ذاتی و اجتماعی بین زنان و مردان نیز تأثیر قابل‌توجهی بر ادبیات دارد. از یک سو، تفاوت‌های ذاتی می‌تواند به ایجاد تفاوت‌های ذهنی، رفتاری، اندیشگی و زبانی منجر شود که این تفاوت‌ها در آثار ادبی نمود پیدا می‌کند. از سوی دیگر، تفاوت‌های جنسیتی ساخته‌شده توسط جامعه و فرهنگ، می‌تواند به تبعیض، نابرابری و تسلط مردان بر زنان منجر شود که این مسائل نیز در ادبیات بازتاب می‌یابد. در ادبیات فارسی نیز، هویت جنسیتی و نقش‌های مرتبط با آن به‌طور گسترده‌ای مورد توجه قرار گرفته است. نیره توکلی در پژوهشی با موضوع فرهنگ و هویت جنسیتی با نگاهی بر ادبیات ایران، به بررسی چگونگی تبلور هویت جنسیتی در فرهنگ و ادبیات ایران پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این هویت‌ها می‌توانند منبع نابرابری‌های جنسیتی اجتماعی باشند. وی، به تشریح مفاهیم و تعاریف نظری مربوط به هویت جنسیتی و تأثیر فرهنگ در ساخته شدن این هویت و بازنمایی آن در فرهنگ پرداخته است (نک: توکلی، ۱۳۸۲: ۳۱). هویت جنسیتی غالباً بر پایه باور فرد در ارتباط با زن بودن یا مرد بودن شخصیتش استوار است. هرچند امکان دارد با جنس زیست‌شناختی فرد سازگاری نداشته باشد. ادبیات با نمایش دادن مسائل و هنجارهای جنسیتی، می‌تواند ابزاری برای نقد و تحلیل ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مرتبط با جنسیت باشد و به درک بهتر نابرابری‌ها و چالش‌های موجود در این زمینه کمک کند.

۵. ابعاد سندیت جامعه‌شناختی ادبیات

۵-۱. جامعه‌شناسی قومیتی و فرهنگی

بررسی بُعد قومیتی و فرهنگی در ادبیات می‌تواند عاملی برای درک تصویر فرهنگ‌ها، روابط میان فرهنگی و تنوع اجتماعی باشد. این بُعد از سندیت جامعه‌شناختی ادبیات به‌ویژه در آثاری که به بازنمایی جوامع متنوع می‌پردازند، آشکارتر است. ادبیات از دیرباز ابزاری برای بیان و حفظ هویت فرهنگی جوامع بوده است. آثار ادبی همواره در بازنمایی عناصر فرهنگی نظیر زبان، آداب و رسوم، باورها، و سنت‌ها نقش کلیدی ایفا کرده‌اند. در ادبیات فارسی، آثار شاعرانی چون فردوسی و سعدی، بخش‌های مهمی از فرهنگ ایرانی را در خود جای داده‌اند. فردوسی در شاهنامه نه تنها اسطوره‌های ایران باستان را حفظ کرده، بلکه تنوع قومیتی، فرهنگی و تاریخی را نیز به تصویر کشیده است. «حکیم توس تلاش می‌کند تا هویت و فرهنگ ایرانی را از اعماق تمدن، تاریخ و رفتار ایرانیان استخراج کند و آن را در برخورد با دیگر فرهنگ‌ها و مدنیت‌ها به بوتۀ نقد بکشد و همین دید دقیق و خردمندانه سبب می‌شود تا خواننده نسبت به کشف فرهنگ ایرانی و شناخت معیارهای متمایزکننده آن در ادبیات، توفیق بیابد» (رستگارفاسائی، ۱۳۸۰: ۶). در ادبیات مدرن نیز همین روند ادامه دارد. نویسندگانی مانند جیمز جویس در *ولیس* و گابریل گارسیا مارکز در *صد سال تنهایی* با استفاده از عناصر فرهنگی و قومی، تصویری از جوامع بومی خود ارائه داده‌اند. این آثار نه تنها روایت‌گر داستانی خاص هستند، بلکه به تحلیل ساختارهای فرهنگی و اجتماعی این جوامع نیز می‌پردازند. از دیگر جنبه‌های مهم سندیت جامعه‌شناختی ادبیات، بازنمایی تنوع اجتماعی است. «اصالت جامعه‌شناسی ادبیات در برقراری و توصیف روابط جامعه و اثر ادبی است. جامعه، پیش از متولد شدن هر اثری وجود دارد؛ چرا که نویسنده مشروط به جامعه بوده و فضای حاکم بر جامعه نیز توسط نویسنده بازتاب داده می‌شود» (رسولیان و همکاران، ۱۴۰۴: ۷۶). ادبیات، فضایی برای انعکاس مسائل و چالش‌های مرتبط با هویت قومی و فرهنگی نیز به شمار می‌آید. در ادبیات آمریکا و ادبیات پسااستعماری نیز، نویسندگانی چون آلیس واکر و لنگستون هیوز به‌طور مؤثری به بررسی مسائل نژادی و تأثیرات استعمار بر هویت فرهنگی پرداخته‌اند. این دو شاعر از آثار خود برای تقویت اندیشه‌ها و دیدگاه‌های جوامع به حاشیه رانده شده، به ویژه آمریکایی‌های آفریقایی تبار، طبقه کارگر و فقرا استفاده کرده‌اند. واکر^۱ و هیوز^۲، هر دو، عمیقاً متعهد به استفاده از هنر خود در قالب ابزاری برای عدالت اجتماعی و ارزش بخشیدن به دیدگاه‌های جوامع مطرود بودند. شعر آنها وسیله‌ای برای ثبت مبارزات ستمدیدگان است که جایگزینی برای روایت‌های غالب طبقاتی و نژادی در آمریکا به شمار می‌آید (نک: رسولیان، ۱۴۰۳: ۴). واکر با استفاده از زبان و عناصر فرهنگی خاص سیاه‌پوستان، تاریخ برده‌داری و اثرات عمیق آن بر هویت سیاه‌پوستان آمریکایی را به تصویر می‌کشد. در همین راستا، هیوز استعمار را عاملی مخرب معرفی می‌کند و تعاملات پیچیده میان استعمارگران و فرهنگ‌های بومی را تحلیل می‌کند. این آثار، نشان‌دهنده چالش‌های هویتی و فرهنگی ناشی از استعمار و برده‌داری و تأثیرات آن‌ها بر نسل‌های بعدی است. یکی از مهم‌ترین ابزارهای ادبیات برای بازنمایی فرهنگ‌ها و قومیت‌ها است. تنوع زبانی در آثار ادبی می‌تواند به انعکاس هویت‌های قومی و فرهنگی مختلف کمک کند. برای مثال، در آثار نویسندگانی مانند نجیب محفوظ، زبان عربی در قامت ابزاری برای بازنمایی فرهنگ مصری عمل می‌کند. محفوظ در آثار خود از لهجه‌ها و اصطلاحات محلی استفاده می‌کند تا خواننده را به فضای فرهنگی خاصی وارد کند. به باور محفوظ^۳، هنر، آفرینش مشترک بین هنرمند و واقعیت است و اصولاً کار هنرمند پیچیده‌تر از آن است که در قالب واژه‌ها بیانش کنند. وی به‌منظور بهره‌گیری از مطالعات خود در سیراب کردن حس وطن‌پرستی‌اش به نوشتن داستان‌هایی مبادرت می‌ورزد و خواسته‌های درونی‌اش را بر سرگردانی‌اش، چیره می‌سازد (نک: جواهری، ۱۳۶۹: ۸۰). بازنمایی قومیت‌ها در ادبیات همواره با چالش‌هایی همراه بوده است. از جمله این چالش‌ها می‌توان به کلیشه‌سازی‌های قومی و فرهنگی اشاره کرد. برخی آثار ادبی، به‌جای ارائه

1. Walker Malsenior alice

2. Langston Hughes

3. Naguib Mahfouz

تصویری واقعی و چندبُعدی از یک فرهنگ، به بازتولید کلیشه‌ها و پیش‌فرض‌های نادرست می‌پردازند. ادبیات همچنین می‌تواند فضایی برای ایجاد گفت‌وگو میان فرهنگ‌های مختلف فراهم کند. از طریق ادبیات، خوانندگان می‌توانند با جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و تجربیات دیگر فرهنگ‌ها آشنا شوند. بُعد قومیتی و فرهنگی در ادبیات از ابعاد مهم سندیت جامعه‌شناختی آن است که به بازنمایی فرهنگ‌ها، تنوع اجتماعی و چالش‌های مرتبط با هویت‌های قومی می‌پردازد. ادبیات با بازتاب تجارب متنوع انسانی و ایجاد فضایی برای گفت‌وگوی میان‌فرهنگی، به درک بهتر از دیگران و خود کمک می‌کند. بررسی دقیق این بُعد از ادبیات مستلزم مطالعه آثار متنوع از فرهنگ‌ها و جوامع مختلف است که هر یک از زاویه‌ای خاص به این موضوع پرداخته‌اند. بُعد سیاسی از سندیت جامعه‌شناختی ادبیات نیز به امکان بازتاب و بررسی جریان‌ها، ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های سیاسی در آثار ادبی اشاره دارد. بسیاری از آثار ادبی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، بازتاب‌دهنده ایدئولوژی‌های سیاسی حاکم یا مخالف در جوامع هستند. در ادبیات سیاسی و اجتماعی نیز، نویسندگان مختلف با استفاده از آثار خود به نقد قدرت، استبداد و سیاست‌های ناعادلانه می‌پردازند. در ادبیات فرانسه، ویکتور هوگو با ترسیم کردن نابرابری اجتماعی و ظلم، مسائل انقلاب فرانسه و ایدئولوژی‌های عدالت‌خواهانه را به‌طور برجسته مطرح می‌کند. در ادبیات روسیه، ماکسیم گورکی^۱ با ترویج ایدئولوژی کمونیسم و تحلیل مبارزات کارگری، به نقد نظام سرمایه‌داری و مبارزه طبقات اجتماعی می‌پردازد. «وی هرگز چشمانش را بر روی مشکلاتی که طبقه زیرین اجتماع با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند؛ نیست. ماکسیم در کتاب خود، مادر، اوضاع کارگران و زندگی یکنواخت و دلگیر آنها را توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه زنجیرها را از دست و پای خود پاره می‌کنند و خود را از دست سرمایه‌داران ظالم و جابر زمان، نجات می‌دهند» (Gorky, 2003, p. 1). همچنین، در ادبیات ضد فاشیسم، جرج اورول تصویری ترسناک از یک رژیم تمامیت‌خواه و سرکوبگر ارائه می‌دهد که نقدی تند بر استالینیسم و فاشیسم است. در نهایت، نقد استعمار در ادبیات پسااستعماری، به‌ویژه در آثار فرانتس فانون همچون *دورخیان روی زمین* و *چینوا آچه* در همه‌چیز فرو می‌پاشد، با بررسی تأثیرات مخرب استعمار بر جوامع بومی و سیاست‌های استعماری، ابعاد جدیدی از مقاومت و اعتراض به نظام‌های سلطه‌گر را نمایان می‌سازد. این آثار همگی به‌عنوان ابزاری برای مقاومت در برابر استبداد و افشای ماهیت قدرت‌های سرکوبگر عمل کرده‌اند. بدون تردید، ادبیات نقشی بی‌بدیل در پیشبرد و بازتاب انقلاب‌ها و حرکات‌های سیاسی داشته‌است. بُعد سیاسی ادبیات، از مهم‌ترین ابعاد سندیت جامعه‌شناختی آن است که نشان‌دهنده تأثیر و تأثر متقابل ادبیات و سیاست است. ادبیات با بازتاب ایدئولوژی‌ها، نقد قدرت و تحلیل مسائل سیاسی، همچون نیرویی برای تغییرات اجتماعی و سیاسی عمل می‌کند. بنابراین آثار ادبی سیاسی، با خلق روایت‌هایی پیچیده و چندلایه، ما را به تأمل درباره قدرت، عدالت و مسئولیت سیاسی وامی‌دارند.

۶. مطالعه موردی: بررسی میزان سندیت جامعه‌شناختی شعر «ابراهیم در آتش»

شعر «ابراهیم در آتش» احمد شاملو، یکی از نمونه‌های برجسته ادبیات متعهد و اجتماعی است که می‌توان آن را از منظر جامعه‌شناختی و رویکرد ادبی-اجتماعی تحلیل کرد. این شعر، واکنشی به اعدام مهدی رضایی، یکی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران است و در آن، شاملو با زبانی شاعرانه و استعاری، مقاومت، ایستادگی و ارزش‌های انسانی را در برابر سرکوب سیاسی و اجتماعی به تصویر می‌کشد. تحلیل این شعر از منظر جامعه‌شناختی ادبیات در چند محور ارائه می‌شود:

ابراهیم در آتش احمد شاملو (اعدام مهدی رضایی در میدان تیر چیتگر)

در آوارِ خونینِ گرگ‌ومیش / دیگرگونه مردی آنک، / که خاک را سبز می‌خواست / و عشق را شایسته زیباترین زنان / که این‌اش / به نظر / هدیتی نه چنان کم‌بها بود / که خاک و سنگ را بشاید.

چه مردی! چه مردی! / که می‌گفت / قلب را شایسته‌تر آن / که به هفت شمشیر عشق / در خون نشیند / و گلو را بایسته‌تر آن / که زیباترین نام‌ها را / بگوید. و شیرآهن‌کوه مردی از این‌گونه عاشق / میدانِ خونینِ سرنوشت / به پاشنه آشیل / درنوشت. — رویینه‌تنی / که رازِ مرگاش / اندوهِ عشق و / غمِ تنهایی بود.

«آه، اسفندیارِ مغموم! / تو را آن به که چشم / فروپوشیده باشی!» — آیا نه / یکی نه / بسنده بود / که سرنوشتِ مرا بسازد؟ من / تنها فریادِ زدم / نه! من از / فرورفتن / تن زدم. صدایی بودم من / — شکلی میانِ اشکال — / و معنایی یافتم. من بودم / و شدم، / نه زان‌گونه که غنچه‌یی / گلی / یا ریشه‌یی / که جوانه‌یی / یا یکی دانه / که جنگلی — / راست بدان‌گونه / که عامی‌مردی / شهیدی؛ / تا آسمان بر او نماز بَرَد.

من بی‌نوا بندگیِ سربه‌راه / نبودم / و راهِ بهشتِ مینوی من / بُزِ رو طوع و خاک‌ساری نبود: / مرا دیگرگونه خدایی می‌بایست / شایسته آفرینه‌یی / که نواله‌ی ناگزیر را / گردن / کج نمی‌کند. و خدایی / دیگرگونه / آفریدم». دریغا شیرآهن‌کوه مردا / که تو بودی، / و کوه‌وار / پیش از آن که به خاک افتی / نستوه و استوار / مُرده بودی. اما نه خدا و نه شیطان — / سرنوشتِ تو را / بُتی رقم زد / که دیگران / می‌پرستیدند. / بُتی که / دیگران‌اش / می‌پرستیدند.

(شاملو، ۱۳۸۷: ۷۳۰-۷۲۶)

این شعر در دوره‌ای سروده شده که فضای سیاسی ایران تحت سلطهٔ رژیم پهلوی و استبداد شاهنشاهی بود. در این دوران، بسیاری از فعالان سیاسی، به‌ویژه اعضای گروه‌های چپ‌گرا مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران، تحت تعقیب، زندانی و اعدام می‌شدند. شاملو، چنان شاعری متعهد، با سرودن این شعر به اعدام مهدی رضایی در میدان تیر چیتگر واکنش نشان می‌دهد. از منظر جامعه‌شناختی، این شعر نمایان‌گر شرایط تاریخی دوران خود است؛ دورانی که در آن، مبارزات سیاسی و آرمان‌گرایانه در برابر سرکوب و خشونت قرار داشت. شاملو در این شعر، شخصیت مهدی رضایی را نمادی از مقاومت و مبارزهٔ انسانی علیه ظلم و استبداد معرفی می‌کند. شخصیت مهدی رضایی در شعر در مقام قهرمانی تراژیک معرفی می‌شود. شاملو او را «شیرآهن‌کوه مرد» می‌نامد، که ترکیبی از قدرت، استواری و شجاعت است. این توصیف بیانگر نگاه شاعر به قهرمان سروده همچون نمادی از انسان آرمانی است که در برابر ظلم سر خم نمی‌کند. این اثر را از منظر جامعه‌شناختی ادبیات بررسی می‌کنیم تا میزان سندیت جامعه‌شناختی آن را در بازتاب شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی زمانه‌اش تحلیل کنیم.

با عنایت به موارد عنوان‌شده در این پژوهش، ظاهراً «محیط» تنها بخش از اصول سه‌گانهٔ ایپولیت تِن است که هنوز مفید است و دست‌نخورده باقی مانده و تعبیری مناسبِ اوضاع برونی ادبیات است. محیط، مجموعِ تمام چیزهایی است که ممکن است با ادبیات تماس داشته باشند. معتقدان به جبر اجتماعی ادبیات، در طلب روشی دقیق‌تر و تحلیلی ملموس‌تر با نتایجی ظاهراً بسیار مطمئن‌تر، به مارکسیسم روی آورده‌اند. تِن را صرفاً پیشاهنگ و طلایه‌دار جامعه‌شناسی واقعی ادبیات دانسته‌اند. گروهی در این‌نظر تِن، که ادبیات در اصل فراوردهٔ اجتماع است و اثر ادبی سندی اجتماعی است که می‌توان آن را به علل و اسباب اجتماعی‌اش تقلیل داد؛ تردید کرده‌اند. به باور آنها، صرفاً نوشته‌های کم‌مایه را می‌توان به منزلهٔ سند اجتماعی به کار برد ولی آثار هنری بزرگ، شواهد تاریخی خوبی نیستند. افزون بر این، روش تِن از واقعیت و ارزش هنر نیز می‌کاهد (نک: ولک، ۱۳۸۵: ۴۸). شعر /براهیم در آتش، نمونه‌ای از یک اثر ادبی متعهد است که با اشاره به یک رویداد واقعی تاریخی، اعدام مهدی رضایی، و قرار دادن آن در چارچوبی اسطوره‌ای و نمادین، نه‌تنها بازتاب‌دهندهٔ یک رویداد ویژه است بلکه به‌طور گسترده‌تر وضعیت اجتماعی و سیاسی یک دورهٔ تاریخی خاص را نمایان می‌سازد. شعر مورد بحث، در واکنش به اعدام مهدی رضایی در میدان تیر چیتگر سروده شده است. مهدی رضایی، از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق، در سال ۱۳۵۰ توسط رژیم پهلوی دستگیر و اعدام شد. اعدام او و دیگر مبارزان چریکی، واکنش‌های گسترده‌ای در میان روشنفکران و فعالان سیاسی به‌همراه داشت. «جامعه‌شناسی ادبی باید ویژگی پدیدهٔ ادبی را در نظر داشته باشد و آن را رعایت کند. این جامعه‌شناسی که برای تولیدکنندگان کتاب سودمند است باید برای خوانندگان نیز سودمند باشد و به علم ادبی سنتی -چه تاریخی و چه انتقادی- در انجام

وظایفش یاری برساند. البته جامعه‌شناسی ادبی به‌طور غیرمشتقیم به این مسائل می‌پردازد؛ نقش آن فقط پرداختن به این مسائل در سطح جامعه است» (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۱۸). از منظر جامعه‌شناختی، این شعر در بستر یک دورهٔ سرکوب شدید سیاسی، گسترش جنبش‌های چریکی و تقابل میان نیروهای انقلابی و حکومت پهلوی شکل گرفته است. شاملو، چونان شاعری متعهد، این واقعه را نه تنها به شکل یک رویداد تاریخی توصیف می‌کند بلکه آن را در هیئت نمادی از مبارزهٔ انسان علیه ظلم و استبداد بازنمایی می‌کند. وی، با استفاده از قهرمان‌سازی و اسطوره‌پردازی، مهدی رضایی را از یک فرد واقعی به یک شخصیت اسطوره‌ای و حتی مذهبی تبدیل می‌کند. او با مقایسهٔ رضایی با شخصیت‌های اساطیری مانند اسفندیار، ابراهیم و رویینه‌تن‌های حماسی، وی را به فردی مقاوم و حماسی تبدیل می‌کند که در برابر سرنوشت ایستادگی می‌کند اما به‌طور تراژیک قربانی می‌شود. توصیف «شیرآهن‌کوه مرد» به شخصیت رضایی، ویژگی‌هایی همچون استواری، شکست‌ناپذیری و عظمت می‌دهد. همچنین، تلویح به «اسفندیار مغموم» اشاره‌ای به قهرمان اسطوره‌ای ایرانی است که در نبرد با رستم کشته و به‌خاطر مرگ سوگانگیزش شهره شد. این مقایسه، مرگ رضایی را به یک تراژدی ملی پیوند می‌زند. همچنین با بهره‌گیری از گزارهٔ «ابراهیم در آتش»، و تداعی داستان در آتش افکندن او به‌عنوان یک شخصیت مذهبی که در برابر ظلم ایستاد و از آرمانش دست نکشید، مقاومت و ایستادگی مهدی رضایی را در برابر بیدادگری حاکم بر جامعه به تصویر می‌کشد. علاوه بر این، در شعر، قهرمان در برابر «بتی که دیگران می‌پرستیدند» قرار می‌گیرد که می‌تواند نمادی از نظام استبدادی، ایدئولوژی‌های سرکوبگر یا جبر اجتماعی باشد. از منظر جامعه‌شناختی، این بخش از شعر نقدی بر ساختارهای قدرت است که سرنوشت افراد را نه به دست خدا یا شیطان، بلکه به‌دست یک ساختار سیاسی-اجتماعی رقم می‌زند که مردم آن را پذیرفته‌اند. بدین ترتیب، شاملو با زبان استعاری، نشان می‌دهد که سرنوشت مبارزان در نهایت به قدرت‌های اجتماعی و سیاسی وابسته است. این نگاه شاملو به سرنوشت، نمایان‌گر نقد او به ساختارهای اجتماعی و سیاسی دوران است. در اینجا، سرنوشت نه امری الهی یا طبیعی، بلکه محصول نظام اجتماعی و سیاسی است که انسان‌ها را تبدیل به یک قربانی می‌کند. از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، این بخش از شعر به نظریه‌هایی که بر تأثیر ساختارهای اجتماعی بر فرد تأکید دارند - مانند نظریه‌های مارکسیستی - نزدیک است. شاملو نشان می‌دهد که چگونه ایدئولوژی‌های حاکم و ساختارهای قدرت می‌توانند زندگی و مرگ افراد را تعیین کنند. شاملو در این شعر، بر فردیت قهرمانانه و تقابل میان فرد و جامعه تأکید می‌کند. او مهدی رضایی را فردی معرفی می‌کند که در برابر جبر اجتماعی و ایدئولوژیک، انتخاب می‌کند که «نه» بگوید: «من / تنها فریاد زدم / نه!» این تأکید بر «نه گفتن»، بیان‌گر نوعی مقاومت آگاهانه در برابر سلطهٔ قدرت‌های اجتماعی و هژمونی سیاسی است. از منظر جامعه‌شناسی، این رویکرد را می‌توان در چارچوب نظریهٔ کنش مقاومت^۱ تحلیل کرد که نشان می‌دهد چگونه کنش‌های فردی می‌توانند در برابر ساختارهای قدرت قرار بگیرند و به عاملیت اجتماعی تبدیل شوند. شاملو در شعر، به‌طور ضمنی حکومت پهلوی و ساختارهای سرکوب‌گر را به چالش می‌کشد. او نشان می‌دهد که چگونه یک نظام سیاسی، با استفاده از ابزارهای سرکوب، سرنوشت افراد را تعیین می‌کند و آن‌ها را به قربانی تبدیل می‌کند. این نقد، با استفاده از بینامتنیت^۲ و ارجاع به اساطیر ایرانی و مذهبی، عمق بیشتری می‌یابد و نشان می‌دهد که سرکوب و استبداد، مسأله‌ای تاریخی و تکرارشونده است. شاملو همچنین در این شعر از زبانی حماسی، استعاری و نمادین استفاده می‌کند تا به پیام اجتماعی آن قدرت و عمق بیشتری ببخشد. گزاره‌هایی نظیر «شیرآهن‌کوه مرد» و «پاشنهٔ آشیل» شعر را به متنی حماسی تبدیل می‌کند که بر شجاعت و مقاومت تأکید دارد و این ویژگی‌ها به قهرمان اثر، جلوه‌ای حماسی می‌بخشد. همچنین، استفاده از استعاره‌ها و نمادهایی مانند «اسفندیار»، «ابراهیم»، «بت» و «رویینه‌تن»، شعر را چندلایه و تأویلی می‌کند و به آن بُعدی اسطوره‌ای، مذهبی و جهانی می‌دهد. از منظر جامعه‌شناختی، این سبک زبانی به شعر امکان می‌دهد تا علاوه بر بازتاب یک واقعهٔ تاریخی خاص، به درون‌مایه

1. Resistance Theory

2. Intertextuality

و تعبیری عمومی و جهان‌شمول از مبارزه و مقاومت تبدیل شود که فراتر از زمان و مکان است و مخاطب را به تفکر پیرامون مسائل اجتماعی و سیاسی عمیق‌تر سوق می‌دهد. به لحاظ سیاسی شعر «ابراهیم در آتش»، به‌طور صریح نقدی بر استبداد و سرکوب سیاسی دوران پهلوی است. در این شعر، مهدی رضایی یک قهرمان اسطوره‌ای است که در برابر سرنوشت و سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت ایستاده است. شعر به‌خوبی فضای سرکوب سیاسی و مبارزه علیه آن را در دوره‌ای خاص از تاریخ ایران به تصویر می‌کشد. شاملو با استفاده از زبان استعاره‌ای و نمادین، مبارزه قهرمانان را علیه ساختارهای استبدادی و طبقاتی به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه حکومت‌های استبدادی، افراد مبارزی را که قربانی فزون‌خواهی خود کرده، در حافظه جمعی جامعه جاودانه می‌سازند. همچنین، شعر از منظر طبقاتی و اجتماعی به تحلیل مبارزات فرودستان در برابر قدرت‌های حاکم و بازتولید ستم در جامعه می‌پردازد. با این حال، در تحلیل نقش‌های جنسیتی، این شعر به سنت‌های مردسالارانه وفادار مانده است. شخصیت‌های انقلابی و آزادی‌خواه در شعر غالباً مردانه ترسیم شده‌اند و زنان بیشتر به‌عنوان نمادهایی از زیبایی و معشوقگی معرفی می‌شوند، نه کنشگران اجتماعی و سیاسی. این بازنمایی کلیشه‌ای از نقش‌های جنسیتی، غیبت زنان را در مبارزات انقلابی و اجتماعی نشان می‌دهد و بازتولید کلیشه‌های مردسالارانه در ادبیات انقلابی را تأیید می‌کند. در حالی که پیام شعر عدالت‌خواهانه و ضدسرکوب است، اما در بازنمایی نقش‌های جنسیتی به مشکلات موجود در سنت‌های مردسالارانه پرداخته و زنان را به حاشیه رانده است. به لحاظ قومیتی هم اگر چه مهدی رضایی یک مبارز چپ‌گرا و مخالف حکومت پهلوی بود، اما به یک قومیت خاص وابسته نبود. شاملو در این شعر مستقیماً به موضوع قومیت نپرداخته است. با این حال، شعر به‌طور ضمنی می‌تواند با تجربیات گروه‌های قومی تحت ستم در ایران ارتباط داشته باشد. «من تنها فریاد زدم / نه! / من از فرورفتن تن زدم» این گزاره می‌تواند تجربه تاریخی اقوامی را منعکس کند که در طول تاریخ ایران، در برابر سرکوب سیاسی مقاومت کرده‌اند. با بررسی ابعاد طبقاتی، جنسیتی و قومیتی شعر، درمی‌یابیم که در بُعد طبقاتی، شعر به وضوح نشان‌دهنده مبارزه فرودستان علیه فرادستان است. شاملو تصویری از فردی ارائه می‌دهد که علیه نظام حاکم می‌شورد و قربانی قدرت طبقات بالادستی می‌شود. در بُعد جنسیتی، شعر همچنان در چارچوب مردسالارانه اسطوره‌سازی از قهرمانان باقی می‌ماند. نقش زنان به زیبایی و عشق محدود شده و آنان به عنوان کنشگران اجتماعی در شعر حضور ندارند. در بُعد قومیتی، هرچند اشاره مستقیمی به اقوام تحت ستم وجود ندارد، اما استعاره‌ها و لحن شعر می‌تواند بازتابی از تجربه تاریخی گروه‌های حاشیه‌ای در برابر قدرت مرکزی تفسیر شوند. «ابراهیم در آتش» شعری است که در لایه سطحی، یک مرثیه سیاسی برای یک مبارز چپ‌گرا است اما در لایه‌های عمیق‌تر، بازتابی از ساختارهای اجتماعی، طبقاتی، جنسیتی و حتی قومیتی در ایران را نشان می‌دهد. هرچند ادبیات نمی‌تواند مانند یک سند تاریخی واقعیت را بی‌طرفانه و دقیق بازنمایی کند، اما تخیل و خلاقیت نویسنده می‌تواند تأثیر عمیقی بر درک و احساس جامعه نسبت به رویدادهای تاریخی و اجتماعی بگذارند. تخیل شاعر باعث ماندگاری پیام عدالت‌خواهانه شعر می‌شود و به گسترش آگاهی اجتماعی کمک می‌کند. استفاده زیاد از نمادهای حماسی و اسطوره‌ای ممکن است باعث تحریف واقعیت تاریخی شود. خواننده‌ای که با واقعیت تاریخی آشنا نباشد، ممکن است شخصیت اصلی رویداد را نه در کسوت یک فعال سیاسی واقعی با تصمیم‌ها و اشتباهات خاص خود، بلکه در مقام یک قهرمان بی‌نقص افسانه‌ای درک کند. در حالی که تاریخ، پر از نقاط قوت و ضعف، پیروزی‌ها و شکست‌ها است، شعر تنها بر قهرمانی و مظلومیت یک‌جانبه تأکید دارد. خلاقیت شاعر، تصویری ماندگار و تأثیرگذار از یک مبارز اجتماعی ارائه می‌دهد اما تبدیل شخصیت واقعی به یک اسطوره، باعث کم‌رنگ شدن واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی می‌شود. شعر «ابراهیم در آتش» یک اثر ادبی قدرتمند و تأثیرگذار است که واقعیت‌های اجتماعی را به‌صورت نمادین و احساسی بازنمایی می‌کند. شعر مورد بحث از نظرگاه سندیت اجتماعی دارای نقاط قوت و محدودیت‌هایی است که در تحلیل آن یاری‌رسان است. از جمله نقاط قوت شعر، می‌توان به انعکاس یک رویداد تاریخی واقعی، یعنی اعدام مهدی رضایی، اشاره کرد که فضایی از سرکوب و مبارزه در دوران پهلوی را به تصویر می‌کشد. استفاده از اسطوره‌ها و نمادهایی همچون «اسفندیار» و «ابراهیم» نیز به شعر این

امکان را می‌دهد که شرایط اجتماعی را به‌طور تأویلی و نمادین تبیین کند و از این طریق آگاهی اجتماعی و انگیزه مقاومت را در مخاطب ایجاد نماید. با این حال، محدودیت‌هایی نیز در سندیت اجتماعی شعر وجود دارد. شعر، به‌جای یک گزارش تاریخی خشک، بیشتر یک بازنمایی اسطوره‌ای و آرمان‌گرایانه از واقعیت است که ممکن است با واقعیت عینی تفاوت داشته باشد. به‌ویژه، شخصیت‌پردازی مهدی رضایی که از یک فرد واقعی به یک قهرمان اسطوره‌ای تبدیل می‌شود، به‌طور غیرمستقیم این تصویر را از واقعیت تاریخی دور می‌کند و آن را به سطحی نمادین و اغراق‌آمیز می‌برد. با این حال، این محدودیت‌ها از ارزش سندیت جامعه‌شناختی شعر نمی‌کاهد، بلکه نشان می‌دهد که شعر متعهد، علاوه بر بازتاب واقعیت، تلاش دارد آن را در بستری حماسی و نمادین برای ایجاد آگاهی اجتماعی و مقاومت ارائه دهد. بورديو معتقد است هر اثر ادبی در «میدانی» از قدرت، سرمایه فرهنگی و مناسبات اجتماعی تولید می‌شود. بر این اساس، شاملو و شعرش را باید در میدان ادبی و سیاسی دهه ۵۰ ایران دید؛ میدانی که در آن، ادبیات متعهد و مقاومت در برابر سرکوب، ارزش سرمایه نمادین بود. شاملو با خلق چهره‌ای اسطوره‌ای از مهدی رضایی، سرمایه نمادین خود را در این میدان افزایش می‌دهد و شعرش را تبدیل به کنش نمادین علیه قدرت سیاسی غالب می‌کند. این شعر، ابزار تغییر میدان قدرت و ساختارهای معنایی جامعه است. از این منظر، شعر «ابراهیم در آتش» را باید کنش اجتماعی شاعر در بازتعریف ارزش‌ها و قهرمانان جامعه تحلیل کرد. نظریه بازتاب نیز بر این بنیان استوار است که ادبیات آیینی جامعه است، اما بر مبنای دیدگاه‌های جدیدتر، ادبیات تنها بازتاب‌دهنده نیست، بلکه بازآفریننده واقعیت اجتماعی نیز هست. شعر شاملو با بازنمایی مهدی رضایی در مقام قهرمانی اسطوره‌ای، نه تنها وضعیت تاریخی (اعدام و سرکوب)، بلکه امکان عاملیت و مقاومت را نیز پیش روی مخاطب می‌گذارد. این بازآفرینی، نوعی پروژه اجتماعی است که هویت جمعی جدیدی می‌سازد و با روایت مسلط قدرت، مقابله می‌کند. بدین ترتیب، اثر ادبی از سطح بازتاب صرف، به سطح برساخت اجتماعی واقعیت ارتقا می‌یابد. همچنین بر اساس نظریه دریافت، معنا نه در متن، بلکه در تعامل میان متن و خواننده ساخته می‌شود. شعر/ابراهیم در آتش، با نمادها و ارجاعات فرهنگی و تاریخی، امکان خوانش‌های متفاوت را فراهم می‌کند. برای یک مخاطب دهه ۵۰، این شعر بیانیه‌ای سیاسی است؛ برای مخاطب امروز، شاید مرثیه‌ای برای قربانیان سرکوب یا حتی بازتاب بحران‌های هویتی باشد. این چندصدایی، سندیت جامعه‌شناختی شعر را سیال و نسبی می‌کند. هر نسل، با شرایط اجتماعی خود، معنای تازه‌ای به شعر می‌دهد و این قابلیت، شعر شاملو را به سندی زنده و پویا در حافظه جمعی بدل می‌سازد. در ادامه تحلیل‌های پیشین، اگر از منظر نظریه جنسیت به شعر نگاه کنیم، باید به غیبت کنشگری زنان در شعر توجه ویژه داشت. شاملو، با بازتولید اسطوره قهرمان مردانه، ناخواسته در دام کلیشه‌های جنسیتی می‌افتد؛ اما می‌توان این اثر را در بستر گفتمان زمانه‌اش خواند؛ دوره‌ای که مبارزه و شهادت عمده‌تاً با مردان پیوند خورده بود. اگر این شعر بازخوانی شود، می‌توان از آن برای نقد محدودیت‌های گفتمان انقلابی و جایگاه زنان در حافظه جمعی استفاده کرد؛ یعنی شعر را بهانه‌ای برای بازاندیشی نقش‌های جنسیتی در انقلاب و مقاومت دانست. از منظر پسااستعماری نیز، شعر شاملو را می‌توان بیانیه‌ای علیه سلطه و «دیگری‌سازی» قدرت حاکم خواند. مهدی رضایی در شعر، نه فقط قربانی یک نظام سیاسی، بلکه نماد همه «دیگران»ی است که توسط گفتمان مسلط حذف یا سرکوب می‌شوند. شعر با اسطوره‌سازی از یک مبارز چپ‌گرا، روایت رسمی قدرت را به چالش می‌کشد و روایتی جایگزین^۱ از تاریخ ارائه می‌دهد. این ظرفیت، شعر را به ابزاری برای مقاومت نمادین و بازتعریف هویت جمعی بدل می‌کند. با توجه به تحلیل صورت گرفته، شعر/ابراهیم در آتش را می‌توان سندی برای حافظه جمعی مقاومت دانست؛ سندیتی که نه در جزئیات رویداد، بلکه در بازنمایی تجربه زیسته سرکوب، امید، شکست و ایستادگی متبلور است. شعر با برساخت قهرمان اسطوره‌ای، به مخاطب امکان همدلی و بازتعریف هویت جمعی می‌دهد. سندیت این شعر، نه در ارائه داده‌های عینی، بلکه در تثبیت روایت آلترناتیو و تقویت عاملیت جمعی علیه سلطه است. محدودیت سندیت شعر نیز در همین جاست: چون روایت، شاعرانه و احساسی است؛ همواره در معرض خوانش‌های ایدئولوژیک و فراموشی جزئیات

تاریخی قرار دارد. نقطه قوت شعر، ایجاد خیزش عاطفی و ذهنی برای مقاومت و بازاندیشی اجتماعی است؛ حتی اگر روایتش از واقعیت، اغراق آمیز یا اسطوره‌ای باشد. با در نظر گرفتن موارد مذکور، شعر ابراهیم در آتش، نمونه‌ای قدرتمند از ادبیات متعهد و اجتماعی است که با بهره‌گیری از اسطوره، استعاره و زبان حماسی، به بازتاب سرکوب، مبارزه و مقاومت در برابر استبداد می‌پردازد. از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، این شعر، علاوه بر اینکه نمایان‌گر شرایط تاریخی است، با خلق یک قهرمان اسطوره‌ای، به سندیت جامعه‌شناختی وسیع‌تری دست می‌یابد که فراتر از یک واقعه خاص، به بیانی جهانی از مبارزه انسان برای آزادی تبدیل می‌شود.

۷. نتیجه‌گیری

ادبیات همواره یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی بوده است. پژوهش حاضر، با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسی ادبیات و تحلیل نمونه‌ای برجسته از شعر متعهد فارسی، کوشید تا امکان و حدود «سندیت جامعه‌شناختی ادبیات» را بررسی کند. ادبیات، برخلاف آنچه گاه در نگاه‌های کلاسیک تصور می‌شود، صرفاً بازتاب‌دهنده‌ای منفعل از جامعه نیست، بلکه خود، کنشی اجتماعی است که می‌تواند ساختارها، ایدئولوژی‌ها و مناسبات قدرت را به چالش بکشد، بازآفرینی کند یا به تثبیت آن‌ها کمک نماید. در تحلیل نظری، روشن شد که نظریه‌هایی چون بازتاب، میدان بوردیو، دریافت ادبی و رویکردهای فمینیستی و پسااستعماری، هر یک جنبه‌ای از رابطه پیچیده میان ادبیات و جامعه را برجسته می‌کنند. نظریه بازتاب بر شباهت میان ساختارهای اجتماعی و ساختار اثر ادبی تأکید دارد و آن را به مثابه آینه‌ای از واقعیت اجتماعی می‌نگرد؛ در حالی که نظریه میدان بوردیو نشان می‌دهد که اثر ادبی در درون یک شبکه قدرت و سرمایه فرهنگی تولید می‌شود و برای درک آن، شناخت جایگاه تولیدکننده در میدان فرهنگی ضروری است. از سوی دیگر، نظریه دریافت بر نقش خواننده و زمینه اجتماعی او در ساخت معنای متن تأکید می‌ورزد و نشان می‌دهد که سندیت اجتماعی ادبیات، امری سیال و تاریخی است که در بسترهایی متفاوت دگرگون می‌شود. در تحلیل نمونه‌محور، شعر *ابراهیم در آتش* از احمد شاملو به صورت متنی شاعرانه، اسطوره‌پردازانه و سیاسی بررسی شد. این شعر که به اعدام مهدی رضایی، عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق، اشاره دارد، با استفاده از نمادپردازی، اسطوره‌سازی و زبان استعاری، مبارزه یک فرد با ساختارهای سرکوبگر را به گونه‌ای حماسی و آرمانی بازنمایی می‌کند. از منظر جامعه‌شناختی، این اثر نه تنها سندی برای شناخت فضای سیاسی دهه ۵۰ ایران است، بلکه نمایان‌گر نوعی حافظه جمعی مقاومت نیز هست. شعر شاملو به بازنمایی مفاهیم طبقاتی، سیاسی و مبارزاتی می‌پردازد، اما در ابعاد جنسیتی و قومیتی با چالش‌هایی از جمله بازتولید قهرمان مرد و حذف زنان از میدان کنش، مواجه است. بررسی صورت‌گرفته نشان داد که میزان سندیت اجتماعی آثار ادبی به عوامل متعددی همچون ژانر ادبی، نیت مؤلف، بافت تاریخی و اجتماعی تولید اثر، نحوه دریافت و تفسیر مخاطب و زمینه‌های ایدئولوژیک حاکم بستگی دارد. ادبیاتی که در قالب واقع‌گرایانه یا تاریخی نوشته شده باشد، بیشتر می‌تواند یک سند اجتماعی معتبر تلقی شود، به‌ویژه اگر با شواهد تاریخی و داده‌های جامعه‌شناختی تطبیق داده شود. اما حتی متونی که از نظر تاریخی دقیق نیستند، در نمایش ذهنیت‌ها، تخیل اجتماعی و شکل‌گیری حافظه جمعی، نقش مهمی ایفا می‌کنند. بر این اساس، پژوهش حاضر تأکید دارد که ادبیات می‌تواند منبعی معتبر در تحلیل‌های جامعه‌شناختی باشد، به شرط آنکه با نگاهی انتقادی، بینارشته‌ای و چندلایه تحلیل شود. همچنین استفاده از روش‌های کیفی مانند تحلیل گفتمان، تحلیل محتوا و خوانش انتقادی در کنار داده‌های تاریخی و اجتماعی، می‌تواند اعتبار این نوع تحلیل‌ها را افزایش دهد. در نهایت، می‌توان گفت که ادبیات به مثابه سندی اجتماعی، در تعامل با ساختارهای قدرت، ایدئولوژی و تاریخ، نمایانگر و برساخت‌کننده واقعیت اجتماعی است. این امر، ضرورت توجه بیشتر به ادبیات در پژوهش‌های جامعه‌شناختی را برجسته می‌سازد و پژوهشگران را به بهره‌گیری از ظرفیت‌های غنی متون ادبی در تحلیل تحولات

اجتماعی فرامی‌خواند. چرا که ادبیات، در قالب حافظه‌ای فرهنگی، نه تنها آنچه را که رخ داده روایت می‌کند، بلکه آنچه را که باید رخ دهد، نیز پیشنهاد می‌دهد.

منابع

- 0 ارشاد، فرهنگ (۱۳۹۱). *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران: آگه.
- 0 اسکارپیت، روبر (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه دکتر مرتضی کتبی، تهران: سمت.
- 0 الکساندر، ویکتوریا (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی هنرها*، ترجمه اعظم راودراد، تهران: مؤسسه تألیف ترجمه و نشر آثار هنری متین.
- 0 ایگلتن، تری (۱۳۸۰). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ویراست دوم، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- 0 پارسانسب، محمد (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، تهران: سمت.
- 0 پوینده، محمدجعفر؛ پوینده (صاحبی)، سیما (۱۳۷۸). ... تا دام آخر: گزیده گفت‌وگوها و مقاله‌ها، تهران: نشر چشمه.
- 0 ترابی، علی‌اکبر (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی (جامعه‌شناسی در ادبیات)*، تهران: فروغ آزادی.
- 0 توکلی، نیره (۱۳۸۲). «فرهنگ و هویت جنسیتی با نگاهی بر ادبیات ایران»، *نامه انسان‌شناسی*، دوره اول، شماره سوم: ۷۰-۳۱.
- 0 جواهری، عبدالحسین (۱۳۶۹). «تجیب محفوظ و جایزه نوبل»، *کلک*، شماره ۴: ۸۲-۷۶.
- 0 خرمائی، فرنوش؛ طهماسبی، فریدون؛ ایدر، نبی‌الله و سرخی، فرزانه (۱۴۰۰). «بررسی جامعه‌شناختی رمان اسرار گنج دره جنی از ابراهیم گلستان بر اساس آرای لوسین گلدمن»، *فصلنامه پژوهشنامه ادبیات داستانی*، دوره یازدهم، شماره ۲، پیاپی ۳۹: ۷۲-۴۶.
- 0 دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۸). *در آینه نقد*، تهران: سوره مهر.
- 0 دورکیم، امیل (۱۳۶۰). *فلسفه و جامعه‌شناسی*، ترجمه فرحناز خمسه‌ای، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- 0 دیانا تی. لارنسون؛ سوئینگ‌وود، آلن (۱۳۹۹). *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه شاپور بهیان، تهران: سمت.
- 0 رستگارفسائی، منصور (۱۳۸۰). «فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه»، *نامه انجمن*، شماره ۳: صص ۳۰-۴.
- 0 رسولیان، کمال؛ کوشش‌شبه‌ستری، رحیم و سنایی‌پورناک، افشین (۱۴۰۴). «نقد و تحلیل شعر زمستان اخوان ثالث با تکیه بر دیدگاه جامعه‌شناختی ایپولیت‌تن»، *ادبیات پارسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دوره ۱۵، شماره ۳.
- 0 رسولیان، کمال (۱۴۰۳). «بررسی کیفیت بازتاب مسائل طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی در اشعار شاعران معاصر آمریکایی؛ آلیس واکر و لنگستون هیوز»، *اولین همایش بین‌المللی پژوهش‌های نوین در مدیریت، حقوق، علوم انسانی و کارآفرینی، استکهلم سوئد*.
- 0 ستوده، هدایت‌اله؛ شهبازی، مظفرالدین (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی در ادبیات: اجتماعیات در ادبیات فارسی*. چاپ ششم، تهران: ندای آریانا.
- 0 سلطانی‌گردفرامرز، مهدی؛ غلام‌رضا کاشی، محمدجواد (۱۳۹۶). «تحلیل گفتمان جنسیت در متون ادبی قرن هفتم هجری: مطالعه موردی نسخه خطی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات اثر محمد عوفی»، *نقد و نظریه ادبی*، سال ۲، دوره ۲، شماره پیاپی ۴: ۱۱۸-۹۵.
- 0 شاملو، احمد (۱۳۸۷). *مجموعه آثار احمد شاملو*، چاپ هشتم، تهران: نگاه.
- 0 صفیان‌بلداجی، یوسف (۱۴۰۱). «نقد جامعه‌شناسی ادبی دو داستان کوتاه زن شیشه‌ای و مثل همه عصرها»، *فصلنامه نقد، تحلیل و زیبایی‌شناسی متون*. سال پنجم، شماره ۱، پیاپی ۱۴: ۳۵-۲۳.
- 0 عسگری‌حسنکلو، عسگر (۱۳۸۶). «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات»، *نشریه ادب پژوهی*، شماره ۴: ۶۴-۴۳.
- 0 فکوهی، ناصر (۱۳۸۴). «پیر بردیو: پرسمان دانش و روشن‌فکری»، *مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال ۲: ۱۶۱-۱۴۱.
- 0 کوش، دنی (۱۳۸۱). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*. ترجمه فریدون وحید. تهران: سروش.
- 0 گلدمن، لوسین (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: هوش و ابتکار.
- 0 گورکی، ماکسیم (۱۳۸۲). *مادر*، ترجمه علی‌اصغر سروش، تهران: هیرمند.

- 0 محمدی فشارکی، محسن؛ غفوری، افسانه (۱۴۰۱). «تأملی جامعه‌شناسانه در آخرین اثر داستانی جلال آل احمد با نگاهی به نظریهٔ لوسین گلدمن»، *پژوهشنامهٔ ادبیات داستانی*، دورهٔ سیزدهم، شمارهٔ ۱: ۲۴۰-۲۱۵.
- 0 مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۴). *دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمهٔ محمد نبوی و مهران مهاجر، تهران: آگه.
- 0 میرزابیگی، نازنین (۱۳۸۳). «حرکتهای اخیر در جامعه‌شناسی ادبیات»، *مراجع و تازه‌های علمی، پیک نور*، سال دوم، شمارهٔ ۳، صص ۱۴۷-۱۳۴.
- 0 ولک، رنه (۱۳۸۵). *تاریخ نقد جدید. (جلد چهارم: نیمهٔ دوم قرن نوزدهم (بخش اول))*، ترجمهٔ سعید ارباب‌شیرانی، تهران: نیلوفر.
- 0 Levi Martin, J., (2003). «What is field theory?» *American Journal of Sociology* (109), 1-49.
- Matonti, F., 2005. *Intellectuels communistes. Essai Sur l'obeissance politique*. La Nouvelle Critique (1967-1980). La Decouverte, Paris.

